

قمار بر سر جهان





رویکرد عقلایی به مسائل سیاست بین الملل و پیگیری دیپلماسی بیش از پیش ضروری است؛ استنکاف ترامپ از سیاست ورزی، تکیه او بر «اصل زور» یا به قول خودش «صلح از طریق زور» نتیجه عکس می دهد. دیپلماسی برای حفظ منافع، امنیت و دستاوردهای کشورها ضروری است و نباید کشورها به میز دیپلماسی پشت یا بی احترامی کنند.



علیرضا عسگری

مترجم و کارشناس ارشد تاریخ جهان



این جستار زمانی نوشته می شود که غرب آسیا و جهان در میانه آتش بسی موقت بعد از تجاوز و تهاجم نظامی غیرقانونی و ددمنشانه ایالات متحده آمریکا و رژیم اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران به سر می برد. این جنگ غیرانسانی، خلاف حقوق بین الملل و فاقد راهبرد را ایالات متحده بویژه زیر فشار و با همراهی کامل ارتش رژیم غیرانسانی، آپارتایدی و نسل کش اسرائیل در اسفند ۱۴۰۴ خورشیدی علیه دولت و ملت ایران آغاز کردند با این تصور که با ترور مسئولان، فرماندهان و بدنه حکمرانی از یک سو و به راه انداختن جنگ داخلی خصوصاً با استفاده از نیروهای متخاصم ایران ستیز در مرزهای کشورهای همسایه ایران (همچون اقلیم کردستان عراق) می توانند ظرف چند روز یا نهایتاً چند هفته به اهداف خود برسند؛ از تغییر حکومت در ایران تا از میان بردن توان دفاعی کشور. عنوان این منازعه را می توان «جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران» خواند، اما با توجه به دانش نسبتاً اندک و گمانه های مبتنی بر واقعیات در عرصه عمل، راقم سطور این منازعه را جنگ «اسرائیل و آمریکا علیه ایران» می داند؛

یعنی به نظر می رسد رژیم اسرائیل فرماندهی دوازش را بر عهده دارد و طرف بزرگ تر متخاصم یعنی کاخ سفید، بدون راهبرد و عقلانیت، تجهیزات مدرن و عظیم خود را در اختیار جانیته کاری جنگی؛ بنیامین نتانیاهو و کابینه جنگی ضد انسانی او قرار داده است.

بعد از بن بست جنگ ۱۲ روزه، تهاجم غیرانسانی و غیرقانونی دیگری که اسرائیل با حمایت و تأیید ایالات متحده در خرداد ۱۴۰۴ خورشیدی علیه جمهوری اسلامی ایران به راه انداخت، به زودی با از هم شکافتن پدافند پیچیده چندلایه اش و مستأصل از ضربات سنگین موشک های نیروهای مسلح مقتدر ایران، به آمریکا متوسل شد تا آمریکا نیز با بمباران تأسیسات غنی سازی که عملی کاملاً ضد حقوق بین الملل، نقض آشکار حاکمیت، تمامیت ارضی و امنیت ملی و زیرپا گذاشتن تعهدات مورد پذیرش همگان در آژانس بین المللی اتمی بود، جنگ ۱۲ روزه را به حالت تعلیقی «نه جنگ، نه صلح» یا «صلح مسلح» تبدیل کند. جنگ اسفندماه ۱۴۰۴ اسرائیل و آمریکا علیه ایران قابل پیش بینی و حتی مورد انتظار بود؛ زیرا اسرائیل که خصوصاً در سی سال اخیر نتوانسته بود هیچ رئیس جمهور دموکرات یا جمهوری خواهی را راضی به این جنگ غیرانسانی و البته نابخردانه کند، بالاخره مهره خود را از هزار تو و دالان های تاریک سیاست پیدا کرد یا بیرون کشید. دونالد ترامپ، مردی که در ادامه و مختصر از قمار او بر سر جهان و چرایی پاسخ مثبتش به این جنگ دیوانه وار علیه ایران خواهیم گفت، حتی جنگ افروزرترین رئیس جمهور آمریکا و تیم تندروی محافظه کارانش یعنی «بوش پسر» که پس از اشغال افغانستان و عراق با ده ها هزار پیاده نظام در منطقه حاضر بود نیز زیر بار طرح نابخردانه و جنون آمیز اسرائیل یعنی حمله به ایران نرفت؛ زیرا حتی بوش نیز می دانست ایران، عراق و افغانستان نیست و این جنگ می تواند چه تبعات هولناکی برای منطقه و جهان داشته باشد. در نهایت، دونالد ترامپ آن رئیس جمهور مطلوب تل آویو شد تا بزرگ ترین ارتش جهان را به جنگ علیه قدرتمندترین کشور غرب آسیا یعنی ایران بکشد. گرچه در ۴۰ روز نبرد نفس گیر و دور ایستا، نیروهای هوایی متخاصم و متجاوز اسرائیل و آمریکا به ترور، تخریب و حمله به اماکن





نظامی و غیرنظامی روی آوردند، اما انتظار پاسخ دفاعی ایران را نداشتند. موشک‌ها و پهپادهای ایرانی کل سرزمین‌های اشغالی و پایگاه‌های نظامی آمریکا را در کشورهای حاشیه خلیج فارس هدف مؤثر قرار دادند و شلیک آتش به آتش صد موج عملیات دفاعی نشان داد که ایران مثل همیشه در تاریخ شش هزارساله خود، کوهی سستبر مقابل طوفان است و علت دوام و قوام این تمدن ایرانی یکی همین آبدیدگی در چهارراه تمدن‌هاست؛ امری که رژیم جعلی بر ساخته اسرائیل یا فرد کوتاه‌نظر و بی‌دانشی چون دونالد ترامپ از درک آن عاجزند. ترامپ اگر ایران و ایرانی‌ها را می‌شناخت، هرگز صحبت از «تسلیم بی‌قید و شرط» نمی‌کرد؛ هرگز گمان نمی‌برد با جنایت جنگی یعنی زدن زیرساخت‌های زندگی و حیات مثل نیروگاه‌های انرژی یا پل‌ها و مسیرهای مواصلاتی، «تمدن ایران» از بین می‌رود یا ایرانیان سرفراز (داغ‌دار تمام حرمان‌ها و رنج‌ها) به «عصر حجر» بازمی‌گردند. اساساً در مقابل هیچ کشوری و هیچ ملتی چنین ادبیات زشت، زننده و جنایتکارانه‌ای زبینه هیچ فردی بویژه رئیس‌جمهور کشوری نیست که در آن مارتین لوتر کینگ از «رویایی که داشت» سخن می‌گفت، وودرو ویلسون معتقد بود «تازمانی که با دیگران با عدالت رفتار نکنیم، با عدالت با ما رفتار نخواهند کرد» و آبراهام لینکلن بر این باور بود که «حکومت از آن مردم، به دست مردم و در خدمت مردم» است. فردی که گمان می‌برد با بمباران، یک تمدن کهن چند هزارساله از میان می‌رود یا آن سرزمین به عصر حجر بازمی‌گردد یا عصر حجر لیاقت آن مردمان است، نه تنها دانش و آگاهی عمومی و عرفی ندارد و به قول تام پین از پدران بنیان‌گذار استقلال آمریکا از «عقل سلیم» بی‌بهره است؛ بلکه عمق دنائت، شناعة و بدسگالی اندیشه و نیت خود را نشان می‌دهد.

این بدسگالی اندیشه و زبان ترامپ محدود به تمدن و مردم ایران نبوده و نیست؛ او اساساً فردی کاملاً نژادپرست، بیگانه‌ستیز، جامعه‌ستیز، زن‌ستیز، طرفدار دیکتاتورهای تاریخ مثل موسولینی (که بی‌شباهت با او نیز نیست) با انبوهی از پرونده‌های جرائم اخلاقی، جنسی، مالی و سیاسی است که اوج آن داستان تکان‌دهنده جزیره آپستین است. اخیراً نیز مجادله لفظی بی‌معنایی که با سرپر مقدس واتیکان و شخص پاپ داشت و در پی آن اهانتی که به رهبر کاتولیک‌های جهان و نهایتاً کل جهان مسیحیت کرد، نشان داد که عمق بداندیشی و جامعه‌ستیزی او حد و مرزی ندارد. از سال ۲۰۱۷ که وارد عرصه سیاست شد (آغاز دوره ریاست جمهوری) بر این باور بودم که او تنها مرد «توییتر» است و امروز جنون حرفی، توییست‌زدن در شبکه‌های اجتماعی، تناقض‌گویی و دروغ‌پردازی‌های او به اوج خود رسیده و از راهبرد قدیمی خود برای معاملات ملکی یعنی «پیش‌بینی ناپذیری» به «روان‌پریشی» استحاله یافته است؛ زیرا سوای حتی متن و محتوا بسیاری از جملات و گفته‌هایش غیرقابل فهم و درک هستند. ترامپ هیچ‌گاه مرد سیاست نبوده است، اما از دل مجموعه‌ای از شرایط داخلی آمریکا از جمله ضعف‌های بین‌حزبی و درون‌حزبی به‌عنوان پرچمدار سیاست‌مدار پیوپولیست برای دومین بار وارد کاخ سفید شد با این وعده که راه بوش، اوباما یا بایدن را نخواهد رفت و «شکوه را به آمریکا باز خواهد گرداند». شعاری فریبنده که به زودی با مجموعه‌ای از مشکلات و بحران‌ها رنگ باخت؛ رفتار خشن اداره مهاجرت خصوصاً در ایالت مینه‌سوتا، به خیابان‌کشاندن گارد ملی و پلیس ضد شورش، تعطیلی کم‌سابقه دولت فدرال بر سر تصویب بودجه، تأسیس سازمانی موازی با کارکردهای سازمان ملل با عنوان «شورای صلح»، گسترش ابعاد پرونده سیاه جزیره آپستین، ربودن نیکلاس مادورو رئیس‌جمهور



■ سرمایه اجتماعی یعنی حضور مردم در «هستی کشور» مؤلفه اصلی است. زمانی که مردم میهن دوست ایران ساعاتی مانده به تهدید ددمنشانه «عصر حجر» زنجیره‌های انسانی شکوهمندی روی پل‌ها و دور نیروگاه‌ها تشکیل دادند، دنیا نظاره‌گر بود که هیچ قدرتی حق ندارد حق حیات را از مردمان یک کشور بگیرد.

درونی «کشور هدف خود دست‌مایه تجزیه یا بی‌ثباتی محض کردند. اینکه اسرائیل در اجرای این سه طرح برای مسئله کلان «اسرائیل بزرگ» مصمم است تردیدی نیست، اما شرایط عینی و میدانی همیشه با آرزومندی‌های خیالی تفاوت دارند زیرا اسرائیل هنوز به هدف خود یعنی تجزیه سوریه و انضمام کرانه باختری و حتی نوار غزه دست نیافته و در جنوب لبنان به سد سخت حزب‌الله لبنان برخورد کرده است. گرچه اسرائیل از نسل‌کشی، کلنگی کردن کشورها و زدن زیرساخت‌ها و هیچ جنایت جنگی ابایی ندارد، اما این‌ها «مظلوم‌کشی» به شمار می‌روند تا «دست‌آورد نظامی».

در چنین شرایطی که ساکنان یهودی و غیریهودی اراضی اشغالی نیز از کابینه جنایتکار فعلی اسرائیل به تنگ آمده‌اند، آوردن ارتش آمریکا به‌عنوان نیروی نیابتی اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران با هر منطقی که بنگریم، قمار بر سر جهان است. ایران با وسعت عظیم جغرافیایی و جمعیت ۹۰ میلیون نفری و با ظرفیت‌های بزرگ دفاع موشکی - پهپادی برای جنگ دورایستاد و ارتش زمینی کاملاً مجهز و آماده‌ای متشکل از نیروهای زمینی، زرهی و تکاوران ارتش، سپاه، بسیج و مرزبانان برای هرگونه جنگ احتمالی زمینی و با همراهی نیروهای مقاومت اسلامی در لبنان، عراق و یمن که در جنگ اخیر عملیات‌های دفاعی مشترکی با یک‌دیگر علیه اسرائیل و پایگاه‌های آمریکا انجام دادند، گلوی ایالات متحده را بسته است. کاخ سفید چه در تعریف راهبردها و چه تاکتیک‌ها دچار خطاهای محاسباتی مهمی شد که البته دفاع کاملاً موفق ایران تا به این لحظه که آتش بس است، علاوه بر قدرت نیروهای مسلح مقتدر ایران و ظرفیت‌های نظام حکمرانی برای مدیریت میدان، هوشمندان از این نابخردی‌های دشمن نیز سود جست. **حسب این جستار تنها تیتروار به برخی اشتباه‌ها و خطاهای محاسباتی، راهبردی،**

و نژوتلا که سوای تمام بحث‌ها بر سر عملکرد یا کارنامه وی، این عمل غیرقانونی آمریکا رویه لخت و عریان غارتگری «امپریالیسم جدید» را دوباره به نمایش گذاشت و درنهایت، سپردن بزرگ‌ترین و قدرتمندترین ارتش دنیا به دست کابینه جنایتکار جنگی اسرائیل و آغاز جنگ علیه ایران. ترامپ گمان می‌کند دنیای سیاست، روابط بین‌الملل، حکمرانی و خصوصاً صندلی کاخ سفید همانند معاملات ملکی خودش است؛ بسازد و ببندد، جوش دادن معاملات صرفاً با منطق پول‌پرستی و راه‌انداختن کارها ظرف یکی دو روز. او نه حوصله، نه دانش و نه درکی از منطق پیچیده روابط بین‌الملل چه تعامل و چه تقابل ندارد، کارها را به افراد نالایقی چون جرد کوشنر، استیو ویتکاف یا پیت هگست (وزیر جنگ آمریکا) سپرده و خودش نیز به شدت زیر فشار لابی اسرائیل است. البته که برای رژیم جنایتکار اسرائیل که دهه‌ها دنبال چراغ سبز کاخ سفید برای حمله به ایران بوده جز دونالد ترامپ با این مشخصات فردی، ذهنی و کاری، فردی مناسب‌تر وجود ندارد؛ زیرا اسرائیل به دنبال سه پروژه «غزه‌سازی»، «سوریه‌سازی» و «لیبی‌سازی» در غرب آسیا و حتی آفریقا است. «غزه‌سازی» یعنی نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی و ویرانی محض مناطق پیرامونی اسرائیل با نهایت قساوت و بی‌رحمی به نحوی که تمام ساختمان‌ها و زیربنای کاملاً تخریب گردند. «سوریه‌سازی» یعنی ایجاد بی‌ثباتی با استفاده از جنگ‌های خصوصاً عقیدتی، تجزیه کشور هدف و کلنگی کردن تمام زیرساخت‌های مهم (برای مثال بمباران‌های مهیب زیرساخت‌های سوریه پس از خروج بشار اسد) به نحوی که آن کشور برای دهه‌ها نتواند حتی به امور داخلی خود برسد و «لیبی‌سازی» یعنی ایجاد جنگ داخلی، طایفه‌ای و قومی به نحوی که «شکاف‌ها و گسل‌های





تاکتیکی و اساساً سیاسی ایالات متحده اشاره می‌شود:

- ۱ انکار قدرت دفاعی مؤثر ایران و هم‌پیمانان در جبهه مقاومت،
- ۲ سردرگمی در تعریف راهبرد جنگ؛ تغییر رژیم یا مطرح کردن خواسته‌های قبلی؟
- ۳ سردرگمی در تعریف راهبرد جنگ منجر به آرایش، لجستیک و تاکتیک‌های اشتباه شد،
- ۴ بازی اسرائیل؛ این جنگ در خدمت منافع کابینه جنگی نتانیاهوست،
- ۵ نادیده گرفتن کشورهای ثروتمند عربی و انکار «جنگ منطقه‌ای»،
- ۶ بسته شدن تنگه هرمز و ایجاد اختلال شدید در زنجیره تأمین اقتصاد جهانی،
- ۷ تبعات اقتصادی بسته شدن مسیر دریایی و هوایی در غرب آسیا بر کل اقتصاد جهان،
- ۸ امکان بسته شدن تنگه باب‌المندب،
- ۹ جنگ زیرساختی دوطرفه است (دفاع مشروع ایران) و منجر به نابودی اقتصاد غرب آسیا می‌گردد،
- ۱۰ نابودی نفت و گاز و صنایع منطقه، اقتصاد جهان رافلج می‌کند،
- ۱۱ اقتصاد جهانی شبکه‌ای درهم تنیده است و اتفاقاً کشورهای بزرگ‌تر (مانند آمریکا و اتحادیه اروپا)، بیشتر ضرر می‌کنند،
- ۱۲ انکار «روحیه میهن دوستانه همه ایرانیان»،
- ۱۳ هیچ حکومتی با حمله هوایی و دورایستاسقوط نمی‌کند (یک اصل کلی در سیاست)،
- ۱۴ در سناریوی ددمنشانه جنایت جنگی «عصر حجر»، دفاع متقابل ایران می‌توانست غرب آسیا و جهان را مبهوت کند،
- ۱۵ دنیای امروز چنان درهم تنیده است که هزینه تقابل می‌تواند منجر به شوک‌های تورمی و رکودهای بزرگ گردد،
- ۱۶ پنجره زمانی جنگ؛ درحالی که انتخابات میان دوره‌ای کنگره، جام جهانی فوتبال و جشن‌های روز استقلال آمریکا در راه است، چگونه آمریکا خود را از این باتلاق بیرون می‌کشاند؟
- ۱۷ محاصره دریایی ایران نیز همانند جنگ زیرساختی عبث، جنایت جنگی و همراه با پیامدهای سیاسی-حقوقی و اقتصادی برای دنیا است،
- ۱۸ تسلیم طلبی به جای مذاکره معقول و دیپلماسی؛ تهدید علنی هیأت‌های دیپلماتیک اساساً ضرباتی مهلک از سمت آمریکا به دیپلماسی، حقوق بین‌الملل و حتی عرف

سیاسی است (بجز ایران نمونه دیگر در سال گذشته حمله هوایی به محل مذاکرات در دوحه قطر بود)، ادبیات زشت و زننده بی‌سابقه از سمت دونالد ترامپ درباره «تنگه هرمز»، «عصر حجر»، «آزمیان بردن یک تمدن»، «روز زدن پل و نیروگاه‌های برق» و ناسزاگویی روان‌پزشانه به مسئولان سیاسی و ملت‌ها امری تکان‌دهنده برای خود آمریکایی‌ها است. سوای منطق معادلات قدرت، زمانی مردم آمریکا امثال فرانکلین روزولت، آبراهام لینکلن، وودرو ویلسون، رونالد ریگان یا باراک اوباما را رئیس‌جمهور خود می‌دانستند. شکی نیست که تاریخ آمریکا در زمان همین افراد نیز با چهره‌های تاریکی همچون جنگ داخلی، تبعیض نژادی، مداخلات خارجی و جنگ‌افروزی خصوصاً از پایان جنگ جهانی دوم به این‌سو همراه بوده است، اما دونالد ترامپ حتی عرف سیاسی و ظواهر عادی سیاست بین‌الملل را نیز کنار گذاشته و چون یاغی، بی‌ادبی خود را هلاکو یا آتیلایی تصور می‌کند که دنبال مداخلات مکرر و بیجا در امور داخلی کشورهای مختلف از برزیل، ونزوئلا، هندوراس، کلمبیا و کوبا گرفته تا ایران و عراق و لبنان است،

۲۰ این روحیه هلاکوبی (البته صرفاً در ظاهر و زبان بی‌ادبانه ترامپ) تنها می‌خواهد به «اصل زور در روابط بین‌الملل» تکیه کند و با تسلیم طلبی زمانی دنبال تصرف کانال پاناما است، نام خلیج مکزیک را تغییر می‌دهد، به دنبال خرید یا تصرف گرینلند دانمارک است، جنگ‌های بی‌معنای پرضر تعرفه‌ای به راه می‌اندازد، رئیس‌جمهور یک کشور را می‌باید و مدعی مالکیت نفت ونزوئلا می‌گردد، در امور داخلی دادگستری برزیل یا دولت هندوراس دخالت می‌کند، با سخنانی خنده‌دار ایران را تهدیدی برای سواحل ایالات متحده می‌خواند و صراحتاً صحبت از ایده قدیمی خود درباره دزدیدن نفت و گاز خلیج فارس برای آمریکا می‌کند، به رهبر کاتولیک‌های جهان اهانت می‌کند، می‌خواهد نام خود را بر همه تنگه‌ها، خلیج‌ها و دریاها بگذارد، در پی به چالش کشیدن شورای امنیت است، به تمام غیر سفیدپوست‌ها توهین نژادی می‌کند، شرکای قدیمی آمریکا را تهدید به تعرفه و لغو قراردادهای تجاری می‌کند، می‌خواهد از ناتو خارج شود، جنگی به راه می‌اندازد و تنگه هرمز بسته می‌شود و برای بازکردن تنگه‌ای که خود آن را بسته متوسل به چین می‌شود (که به دنبال مهار چین نیز هست) و سپس علیه همان تنگه

ملت تاریخی و سرافراز ایران است که این شکوه دفاع مقتدرانه را رقم زد و از دل این ایستادگی، از دل سرزمین لاله‌های داغ‌دار و مردمان دردمند باید طرحی نو در انداخت که در آن ایثار، فداکاری و این انسانیت متعالی در دل هر ایرانی اخلاق‌مدار و میهن‌دوست با تمام تفاوت‌های رنگین قومی، زبانی، دینی، فکری و اجتماعی تبدیل به اوج «سرمایه اجتماعی» و یک «ما جمعی» بزرگ‌تر از همیشه گردد.

محاصره دریایی به راه می‌اندازد. این فهرست را می‌توان ادامه داد، از جمله که غرب آسیا به دلیل حضور شرکای ثروتمند عرب آمریکا از سویی و وجود دو تنگه مهم هرمز و باب‌المندب از سوی دیگر و نیز وجود شکاف‌های شدید قومی، عقیدتی، طایفه‌ای و همچنین سیاسی بین برخی کشورها همانند میدان مین است که هیچ انسان خردمندی نباید آن را شوخی شمارد. برای اقتصاد جهانی در سال ۲۰۲۶ میلادی، توقف صادرات انرژی، کود و محصولات کشاورزی، فراورده‌های پتروشیمی، منسوجات و محصولات صنعتی از غرب آسیا، در حکم ایست قلبی است. «جنگ‌ها در خاورمیانه به آسانی آغاز می‌گردند اما به دشواری پایان می‌پذیرند.» بار دیگر ایالات متحده خصوصاً از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، با مداخله‌گری نظامی در غرب آسیا و شمال آفریقا این منطقه را وارد جنگی پیچیده، بسیار پرهزینه برای همه و ویرانگر کرد؛ جنگی که البته راهبرد و تاکتیکی نداشت و از ابتدا اساساً جنگ اسرائیل علیه غرب آسیا بود. اینکه در ادامه آتش بس چه شود را نمی‌دانیم، اما سه نتیجه مهم تا به این جا از این جنگ غیرقانونی و غیرانسانی اسرائیل و ایالات متحده علیه ایران می‌توان آموخت:

■ **الف)** در جهان امروز و خصوصاً با توجه به بافت درهم‌تنیده اقتصاد و زنجیره تأمین، جنگ‌ها پرهزینه و علیه امنیت، توسعه و ثبات جهانیان است. جنگ‌افروزی، یک‌جانبه‌گرایی، تسلیم‌طلبی و نگاه صفر و صدی به راستی جهانی را به آشوب می‌کشاند.

■ **ب)** رویکرد عقلایی به مسائل سیاست بین‌الملل و پیگیری دیپلماسی بیش‌ازپیش ضروری است؛ استنکاف ترامپ از سیاست‌ورزی، تکیه او بر «اصل زور» یا به قول خودش «صلح از طریق زور» نتیجه عکس می‌دهد. دیپلماسی برای حفظ منافع، امنیت و دستاوردهای کشورهای ضروری است و نباید کشورها به میز دیپلماسی پشت یا بی‌احترامی کنند. دیپلمات‌ها همانند سربازان میدان نبرد، در پی احقاق حقوق ملت خود و صیانت از منافع کشور خود هستند و دولت‌ها نباید همیشه آخر کار به سراغ دیپلمات‌ها و اهل فن بروند.

■ **ج)** سرمایه اجتماعی یعنی حضور مردم در «هستی کشور» مؤلفه اصلی است. زمانی که مردم میهن‌دوست ایران ساعتی مانده به تهدید ددمنشانه «عصر حجر» زنجیره‌های انسانی شکوهمندی روی پل‌ها و دور نیروگاه‌ها تشکیل دادند، دنیا نظاره‌گر بود که هیچ قدرتی حق ندارد حق حیات را از مردمان یک کشور بگیرد؛ اینکه ایرانیان همچون تمام مردمان میهن‌دوست از آب، خاک، انرژی

و حیات خود تا آخرین نفس دفاع می‌کنند. در دوران جنگ از روز نخست با بمباران وحشیانه مدرسه میناب تا بمباران مراکز درمانی، بیمارستان‌ها، کمک‌های بشردوستانه، دانشگاه‌های کشور، برخی صنایع و بخشی از زیرساخت‌های زندگی، رویه واقعی «جنگ» و «جنگ‌افروزان» اسرائیلی-آمریکایی با «جنایات جنگی» آشکار شد. ملت تاریخی و سرافراز ایران است که این شکوه دفاع مقتدرانه را رقم زد و از دل این ایستادگی، از دل سرزمین لاله‌های داغ‌دار و مردمان دردمند باید طرحی نو در انداخت که در آن ایثار، فداکاری و این انسانیت متعالی در دل هر ایرانی اخلاق‌مدار و میهن‌دوست با تمام تفاوت‌های رنگین قومی، زبانی، دینی، فکری و اجتماعی تبدیل به اوج «سرمایه اجتماعی» و یک «ما جمعی» بزرگ‌تر از همیشه گردد که با عبور از این گردنه خطیر تاریخی که بی‌اغراق در تاریخ معاصر ایران بی‌سابقه است، ملت ایران و دولت ایران در راه وفاق و سازندگی، شکوفاندن جامعه مدنی، بازگشت به ریل توسعه پاک، پایدار و انسانی و تأمین عدالت اجتماعی، رفاه حداکثری و زندگی کریمانه دست در دست یک‌دیگر و دور از دخالت بیگانگان - چه دشمن خارجی و چه قدرت و فرصت‌طلبان خارج‌نشین - با ترسیم افقی روشن و سینه‌ای گشاده و ملهم از تمدن و فرهنگ ایرانی (چه ایران باستانی چه ایران اسلامی) که ذات آن خردورزی، کرامت انسانی، سعه صدر، جمع‌شدن حول خیر عمومی و پرهیز از افراط و تفریط است و از برای همین هزارها دوام و قوام داشته، ایرانی بسازند شکوهمندتر از همیشه که شایسته و بایسته زیست همه ایرانیان نیکو صفت است. در پیم و امید از آینده مانند داریوش، فرمانروای کبیر هخامنشی باید اندیشید: «اهورامزدا مریاری کند. اهورامزدا این سرزمین را از دشمن، از خشکسالی و از دروغ حفظ کند. مبادا که بر این سرزمین دشمن یا خشکسالی یا دروغ بیاید. این عطیه را من از اهورامزدا می‌خواهم [باشد] که این نعمت را به من دهد» آری فرمانروای بزرگ و خردمند پارسی، سه خصم کشور را به درستی تشخیص داده بود: دشمن، خشکسالی (فقر یا به زبان امروزی توسعه‌نیافتگی) و دروغ که این آخری در ادبیات سیاسی هخامنشیان هم به معنای لغوی کلمه است و هم به معنای بی‌ثباتی یا هرج و مرج. آن فرمانروای بزرگ و مقتدر مزدپرست از اهورامزدا می‌خواهد نعمت در «صلح، رفاه و آرامش» زیستن را به امپراتوری معظم هخامنشی همچون لطفی اعطا کند و البته از برای آن هم تدبیر و هم شمشیر را بخردانه به کار می‌گیرد.